برنده جایزه پائولو کوئیلو

خدادادیان، مریم

قاسم زاده، محمد

 شما امسال نخستین جایزهء ادبی پائولو کوئیلو را گرفته‏اید،کمی در مورد این‏جایزه صحبت کنید؟

خرداد سال 79،پائولو کوئیلو به دعوت(نشر کاروان که ناشر کتاب‏های اوست به ایران آمد،او در ملاقاتی که با آقای عطاء الله‏ مهاجرانی داشت به ایشان گفته بود«سینمای شما در سطح‏ جهان مطرح است و کشوری که این سینما را دارد حتما ادبیات‏ هم دارد.اما ادبیات شما ناشناخته مانده است.من می‏خواهم‏ پل ارتباط شما باشم با دنیا به همین خاطر جایزه‏ای برای‏ نویسندگان رمان ایرانی می‏گذارم»و گذاشت با این شرطها که:

فقط کتاب‏های دست‏نوشته باید مورد داوری قرار بگیرند و دیگر اینکه انتشارات کاروان متعهد می‏شود متن فارسی آن‏ را در ایران چاپ کند و آخر اینکه:

پائولو کوئیلو متعهد می‏شود متن پرتغالی آن را به چاپ‏ برساند.

این قرار بین آرش حجازی(نشر کاروان)و پائولو کوئیلو گذاشته شد و توسط چند نوبت آگهی در مطبوعات از نویسندگان دعوت شد تا آثارخود را بفرستند.

حدود هفتاد اثر به دفتر نشر کاروان رسید و توسط داورانی چون،محمد محمدعلی،کامران فانی و حسن‏ میرعابدینی مورد نقد و بررسی قرار گرفت.من دو اثر دست نوشته‏ام،«شهر هشتم»و«رویای ناممکن‏ لیجون»را به این دفتر فرستادم و در نهایت‏ داوران کتاب«شهر هشتم»مرا به عنوان اثر برتر انتخاب کردند و من برندهء این‏جایزه‏ شدم.

تا به حال دو شرط از سه شرط بسته شده اجرا شده؛می‏ماند شرط سوم که بعد از سفر آقای آرش‏ حجازی به نمایشگاه کتاب‏ فرانکفورت و ملاقات با پائولو کوئیلو. ظاهرا در اوایل سال 2002 در برزیل‏ با چاپ کتاب به زبان پرتغالی شرط سوم هم جامعه عمل می‏پوشد.قابل ذکر است که نویسنده با خرج ناشر باید به برزیل برود.و در زمان چاپ اثر در آن کشور باشد.

آقای قاسم‏زاده کمی دربارهء آثار دیگرتان بگویید؟

هفت کتاب منتشر شده دارم:مجموعه داستان کوتاه‏ «پرندگان بی‏فصل»،«داستان‏های بلند»،«شهسوار بر بارهء باد»، «رقص مرغ سقا»،چهار رمان به نام‏های«بانوی بی‏هنگام»، «خاطرات محرمانهء خانوادگی»،«توراکینا»(که امسال در جایزه‏ ادبی پکا از بین بیش از صد و پنجاه رمان بررسی شده در لیست‏ ده نفرهء فینال قرار گرفت)و«شهر هشتم»که برندهء جایزهء پائولو کوئیلو شد و تا به حال دو بار در 7000 نسخه به چاپ رسیده‏ است.

کتاب«شهسوار بر بارهء باد»آبان‏ماه به زیر چاپ دوم‏ می‏رود.

سال 80 از نظر دورهء ادبی برای من سال بسیار خوبی بود.

«شهر هشتم»را شاید نشود گفت:صورت طنزآمیز منطق طیر عطار است و بس بلکه باید گفت:صورت‏ طنزآمیز همان داستان‏هاست که‏ قرن‏ها به صورت شفاهی و از زبان‏ حیوانات روایت شده و بعدها توسط ادبای قرن‏های مختلف و از منظرهای‏ متفاوت مکتوب شده است چرا که‏ رمان شما را سه فصلش را کلاغ،یک‏ فصل را فاخته،یک فصل را کبوتر فصل دیگر را بوتیمار و فصلی را باز روایت می‏کند.حالا چه شد که شما به فکر افتادید این آزموده و را دوباره‏ بیازمایید؟

راستش وقتی برای چندمین بار داشتم منطق الطیر را می‏خواندم به این فکر افتادم که اگر بشود این قصه‏ها را به صورت‏ وارونه نوشت به چه صورت درمی‏آید.

به نظر من عرفان یکی از انواع تفکر است و داستان‏ منطق الطیر عطار ظرافت‏های فراوان دارد و به عنوان یک‏ شاهکار می‏شود به آن نگاه کرد.هرکس وارد این داستان‏ بشود می‏تواند صورت‏های متفاوتی از آن را روایت کند.شما درست می‏گویید،داستان پرندگان و سفر آنها پیشینه‏اش به‏ یمن باستان می‏رسد و سرزمین بین النحرین و ریشه‏اش به‏ زمان حضرت سلیمان نبی برمی‏گردد که زبان پرندگان را می‏دانست،بعد از آنجا به صورت شفاهی به هند و ایران می‏رسد و کم‏کم مکتوب می‏شود.شاید در«خدای نامک‏ها»ی دورهء ساسانی این داستان‏ها به صورت مکتوب درآمده باشد،چرا که‏ می‏گویند:«فردوسی شاهنامه را از روی آنها به نظم درآورد. عملکرد سیمرغ در شاهنامه با منطق الطیر متفاوت است.

عرفا همیشه در جستجوی زبانی رمزی بوده‏اند و داستان‏ پرندگان وسیلهء مناسبی برای کارهایشان بوده است چرا که با تشبیه روح به مرغ به خوبی توانسته‏اند حرفهایشان را بزنند. هیچ عارفی نیست که به شکلی به این داستان‏ها نگاه نکرده‏ باشد.حتی عرفایی که داستانسرا نبوده‏اند مثل:حافظ و به‏ شکل بارزتر مولوی و عطار.داستان من مقابله با عطار نیست‏ ولی همان‏طور که او از داستان‏های پیشین خود تأثیر گرفته‏ است،من هم از داستان‏های او تأثیر گرفته‏ام و داستان خود را از منظری خاص نوشته‏ام.

من این داستان را هفت بار نوشتم و صورت اولیه آن را در سال 76 به آقای کامران فانی و بهاء الدین خرمشاهی دادم. آن را خواندند و پسندیدند ولی خودم را راضی نکرد.حتی زمانی‏ که در جایزهء پائولو کوئیلو کاندیدا شد فصل پایانی آن را تغییر دادم و تا زیر چاپ رفت مرتب آن را دستکاری می‏کردم.چون‏ می‏دیدم گره‏هایی دارد که باید باز شود تا مرا راضی کند.

پنج سال طول کشید تا خلاصه رضایت دادم و دست از سرش برداشتم.

رمان«رویای ناممکن لیجون»شما هم جزء فینالیست‏ها بود،می‏شود بگویید چرا شما مکان این‏ رمان را چنین انتخاب کردید و شخصیت‏های چینی راوی به تصویر کشیدن قصهء شما هستند؟

من سال هفتاد شروع کردم به نوشتن، در آن وقت به مدت دو سال و نیم مدرس‏ زبان فارسی در دانشکدهء صداوسیمای‏ پکن و کارشناس رادیو پکن بودم.ماجرای‏ این قصه این است که یک پسر و دختر هنرمند در جستجوی هنر آزادند.احتمالا سال هشتاد و یک آن را به ناشر می‏سپارم.

بعد از توراکینا که یک رمان‏ تاریخی بود و زمانش برمی‏گشت به‏ قرن هشتم،دیگر به فکر نوشتن‏ رمان‏های تاریخی نیفتادید؟

اتفاقا مشغول نوشتن رمانی تاریخی‏ با نام«داستان چهار شاه»هستم.چهار شاه آخر ایران(محمد علی شاه.احمد شاه.رضا خان و محمد رضا).دلیل انتخاب‏ زندگی این چهار شاه یکی این است که هر چهار نفر پشت سر هم از مقامشان خلع شدند،دیگر این که به خارج از ایران رفتند و همانجا هم مردند و این اتفاق در تاریخ ایران بی‏سابقه است.

برای نوشتن آن سه سال تحقیق کردم از اوایل سال هشتاد شروع کردم به نوشتن و فکر می‏کنم سال هشتاد و دو آن را به ناشر بدهم.

از کی شروع به نوشتن کردید؟

متولد 1334 هستم و از سال 47 در دوران دبیرستان نوشتن‏ را شروع کردم.در سال 53 وقتی وارد دانشگاه شدم،تمامی‏ نوشته‏هایم را نابود کردم و دوباره نوشتم تا سال 70،در این‏ سال دوباره همهء نوشته‏هایم را نابود کردم.هرچه تا به حال‏ از من به چاپ رسیده نوشته‏های بعد از سال هفتاد است.

یعنی زندگی ادبی شما شامل دو دورهء تخریب و بازسازی‏ست،می‏شود بگویید علتش چیست؟

چون فکر می‏کنم چیزی که نمی‏تواند مرا راضی کند خواننده را هم راضی نمی‏کند.